

صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره فرمایشات حضرت امام در ارتباط با جواز امر آمر با علم به انتفاء شرط بود. ایشان در مقدمه مسأله ابتدا چهار نکته اصلی را بیان کردند که دیروز اشاره کردیم و در نکته چهارم بر فرمایش استاد خود آیت الله بروجردی مستقر شدند و فرمودند: این مسأله ادامه مسأله طلب و اراده است و اشاعره به دلیل اینکه قائل به مغایرت طلب و اراده هستند، مسأله را به سمت جواز طلب با انتفاء اراده می‌برند ولی معتزله به دلیل اینکه قائل بودند مغایرتی بین طلب و اراده نیست می‌فرمایند امکان ندارد جایی که اراده منتفی است و مولا به جهت علم به انتفاء شرط، اراده نکرده است - که در فرمایش آیت الله بروجردی شرط امر بود یا در فرمایش حضرت امام اعم از قدرت و شرط مامور به بود - طلب کرده باشد زیرا مغایرتی بین طلب و اراده مطرح نیست و بعد شروع در تحقیق مسأله می‌کنند.

نظر حضرت امام درباره مرجع ضمیر «انتفاء شرطه»

نظر حضرت امام در خطاب شخصی

ایشان می‌فرمایند تحقیق مسأله این است که باید بین اوامر شخصی و اوامر غیر شخصی تفکیک قائل شویم. در اوامر شخصی در جایی که مولا می‌داند مامور به محقق نمی‌شود و لذا بعث لغو است توجه دادن بعث مولا به مکلفی که به هر دلیل می‌داند مامور به برای او قابل انجام نیست خواه شرط مامور به منتفی باشد یا قدرت مکلف منتفی باشد حتی اگر مولا بداند بدون این بعث مامور به محقق است باز توجه چنین بعثی به مکلف در یک خطاب شخصی لغو و غلط است و به همین دلیل محققین معتقد هستند که مناطاً بازگشت تکلیف به محال، به تکلیف محال است.

تکلیف محال جایی است که متنافیین در اراده مولا جمع می‌شوند ولی تکلیف به محال جایی است که متنافیین در اراده مولا جمع نمی‌شود ولی انجام تکلیف برای مکلف ممکن نیست. محققین معتقد هستند که بازگشت تکلیف به

محال به تکلیف محال است زیرا مبادی اراده برای آمری که حکیم و ملتفت است محقق نمی‌شود و این نظر مرحوم آخوند در ذیل مسأله ترتب است.

وقتی مولایی حکیم و ملتفت است که عبد نمی‌تواند این کار را انجام بدهد اراده از او متمشی نمی‌شود تا بخواهد بعث یا زجر کند، بنابراین مناطا عدم شکل گیری اراده در صقع نفس مولا بین تکلیف محالی که از همان ابتدا متنافیین در اراده مولا جمع بشوند و تکلیف به محالی که متنافیین از ابتدا در اراده مولا جمع نمی‌شوند و تا انتها هم جمع نمی‌شوند اما چنین اراده‌ای به وجود نمی‌آید و شکل نمی‌گیرد و مبادیش شکل نمی‌گیرد از یک جنس هستند یعنی تکلیف به محال بازگشت به تکلیف محال دارد. پس حضرت امام می‌فرمایند اگر تکلیف شخصی باشد و تکلیف به یک شخص توجه پیدا کند باید احتمال انبعاث وجود داشته باشد یعنی این بعث در انبعاث این عبد اثر کند و اگر اثر نکند یا به این جهت که ناتوان است یا به این جهت که عاصی است یا به این جهت که عبد خودش در حال انجام است و بدون این بعث هم انجام می‌دهد و تأثیر این بعث وقتی در اراده عبد منتفی شود توجه این بعث لغو است و چنین اراده‌ای در نفس مولای حکیم شکل نمی‌گیرد.

قسم دومی که امام بیان می‌کنند خطاب عامه یا قانونی است و مفصل نکاتی که در ترتب خواندیم بیان می‌کنند که خطاب قانونی منحل به خطاب شخصی نمی‌شوند مخصوصا اگر از خطاب عامه وارد اراده تشریعی شویم. در اینجا نیز دو مرحله می‌کنند. در مرحله اول عدم انحلال خطاب عمومی را و در مرحله دوم عدم مناط صحت اراده تشریعی را که حتی اگر در قالب خطاب هم نباشد صحت اراده تشریعی به چیست؟! اراده تشریعی وقتی است که تقنینی صورت می‌خواهد بگیرد و مناط صحت تقنین را با همان تفصیلاتی که ما قبلا در بحث ترتب بیان کردیم در اینجا دوباره تبیین می‌کنند.

امام می‌فرمایند اگر در فضای خطاب عمومی غیر منحل بحث کنیم یا در فضای اراده تقنینی تشریعی بحث کنیم آن موقع مسأله به گونه دیگر می‌شود و نباید ضوابط خطاب شخصی را بحث کنیم و بحث توجه خطاب شخصی به یک فرد مطرح نیست که اصلا منبعث نمی‌شود یا بدون بعث منبعث باشد و مناط صحت چنین خطاب عمومی یا قانونی به این است که عده قابل توجهی از مکلفین وجود داشته باشند که منبعث شوند و اگر این عده باشند چنین خطابی درست است و اگر برای همه چنین انبعاثی امکان ندارد آن موقع چنین خطاب عمومی یا قانونی وجود ندارد.

آیت الله فاضل در تعبیر مناسبی می‌فرمایند: اگر مولایی ۵۰ عبد دارد و عیب خود را امر به کاری کند و بداند ۲۰ نفر از عباد نمی‌توانند انجام بدهند ولی مابقی می‌توانند انجام بدهند در اینجا توجه چنین خطاب عمومی صحیح است - در

اینجا بحث تقنین نیست بلکه مثالی است که در حد خطاب عمومی است و تشریح پله نهایی بحث است- و ضوابطی که در خطاب شخصی داریم در اینجا مطرح نمی‌شود که بحث آن در ترتب گذشت.

امام می‌فرمایند در امر آمر اگر خطاب شخصی است خدمت آیت الله بروجردی عرض می‌کنیم که تحقیق شما از بقیه بهتر بود زیرا ایشان مسأله را به مغایرت طلب و اراده برگرداند و مسأله را به بحث انشا و فعلیت که مرحوم آخوند بیان کرد برنگرداند و مسأله را به حرف صاحب فصول برنگرداند که گفتیم انتفاء مشروط به انتفا شرطش بدیهی البطلان است یا مسأله را به امکان ذاتی برنگرداند لکن آیت الله بروجردی مسأله را برد سر اینکه اشعری به دلیل اینکه قائل به مغایرت طلب و اراده است چنین حرفی می‌زند ولی معتزلی به دلیل اینکه قائل به وحدت طلب و اراده است چنین حرفی نمی‌زند. ما می‌گوییم اگر مناط مسأله برگردد به حیث صحت تکلیف به محال و عدم صحت تکلیف به محال، مسأله را باید در مرحله اراده حل کرد و نباید در مرحله طلب حل کرد.

بازگشت تکلیف به محال، به تکلیف محال در اراده مولا

حضرت امام می‌فرمایند: با تحلیل ما در خطاب شخصی مسأله با این برمی‌گردد که آیا تکلیف به محال را به تکلیف محال برمی‌گردانیم برای مولای حکیم یا بر نمی‌گردانیم. اگر تکلیف به محال را به تکلیف محال برگردانیم و گفتیم که مناط مثل هم هستند از این جهت که اراده در صقع نفس مولا شکل نمی‌گیرد آن موقع مسأله ربطی به مغایرت طلب و اراده ندارد زیرا آیت الله بروجردی خواست یک امتیازی به اشاعره بدهد و فرمود آنها چون قائل به مغایرت اراده و طلب هستند انتفا اراده را قائل هستند ولی انتفاء طلب را قائل نیستند در حالیکه اصل بحث در مورد این است که آیا اراده در تکلیف به محال در صقع نفس مولا منعقد می‌شود یا نمی‌شود؟ اشعریون قائل بودند اراده در صقع نفس مولا شکل می‌گیرد و عدلیه می‌گویند شکل نمی‌گیرد زیرا تکلیف به غیر مقدور برای مولا حکیم قبیح است. پس مسأله را در خود اراده تمام کنید و مسأله را به مغایرت طلب و اراده برنگردانید لذا در عین اینکه فرمایش محقق بروجردی از آن سه فرمایش دیگر روشن تر است و با اقوال موجود سازگارتر است لکن امام می‌فرماید باید مسأله خود مرحله اراده تمام شود و باید بگوییم شکل گیری اراده در خطاب شخصی برای مولای حکیم ملتفت استحاله دارد ولو تکلیف به محال باشد زیرا تکلیف به محال برای مولای ملتفت، بازگشت به تکلیف محال دارد. این نکته بسیار خوبی که محقق بروجردی در مسأله ترتب از این مطلب استفاده کرد و امام در اینجا نیز می‌خواهد از آن استفاده کند و می‌فرماید مسأله را در بحث مغایرت طلب و اراده متوقف نکنید بلکه بگویید حتی با غض نظر از بحث مغایرت طلب و اراده باز اشعری می‌گوید اراده در تکلیف به محال منعقد است زیرا تکلیف به عاجز قبحی ندارد و عدلیه می‌گویند تکلیف به

محال امکان ندارد زیرا برای مولا اراده شکل نمی‌گیرد. این نکته اول حضرت امام در فضای خطاب شخصی بود که این یک احتمال پنجمی است که یک پله از کلام محقق بروجردی روانتر و راقی‌تر است.

نکته دوم که در فضای خطاب شخصی بیان می‌کنند این است که اگر ما در فضای خطاب شخصی رفتیم باید خودمان را از اینکه شرط به امر برگردد یا به ماموریه آزاد کنیم و می‌گوییم این شرط چه به امر برگردد و چه به ماموریه برگردد فرقی نمی‌کند، لذا از همان اول که ورود به این بحث کردند فرمودند یا از باب انتفاء قدرت به انتفاء شرط امر برگردد یا از باب اینکه یک شرطی در ماموریه است که قابل انجام نیست به شرط ماموریه برگردد و چنین تعبیر می‌کنند: «و هو لا یجتمع مع العلم بانتفاء شرطه؛ أي شرط کان من شرط الجعل أو المجعل»^۱

نکته سوم این است که حضرت امام می‌فرمایند اصلاً شرط امر یا شرط ماموریه مطرح نیست تا اینکه مسأله قدرت مکلف مطرح باشد و مسأله عدم امکان تحقق شی مطرح باشد بلکه بحث جواز امر با علم آمر به عصیان مکلف نیز مطرح است، زیرا قصد ما از بحثی که در خطاب شخصی انجام دادیم این بود که بگوییم اگر مولا بداند که احتمال انبعاث منتفی است ولو از جهت تقصیر مکلف - نه از جهت عدم قدرت - یعنی ولو مکلف عاصی باشد آیا در چنین جایی جایز است که آمر امر کند؟؟ ما می‌گوییم چنین امری امکان ندارد.

اگر آمر در جایی که بداند مامور عاجز است یا در جایی که بداند مامور در حال انجام است، امر کند چنین امری اثر گذار نیست.

مخلص کلام اینکه نکته مهم امام این است که اگر در فضای خطاب شخصی رفتید نکته اول این است بحث وارد اراده می‌شود و نباید بحث را سر طلب و مغایرت برد و نکته دوم اینکه وقتی قرار است این اراده محقق نشود فرق نمی‌کند که شرط امر منتفی باشد یا شرط ماموریه و نکته سوم این است که اصلاً شرط امر یا ماموریه را کنار بگذارید بلکه مسأله این است که ملاک عدم انعقاد اراده در صقع نفس مولا در خطاب شخصی این است که انعقاد اراده بعثی یا اراده زجری، - انعقاد تکلیف چه امر باشد و چه نهی باشد - متوقف بر این است که احتمال انبعاث وجود داشته باشد، لذا تعبیر بسیار خوبی که دارند این است: «فالحق هو القول بالامتناع؛ إذ الملاک هو احتمال انبعاثه، و هو لا یجتمع مع العلم بانتفاء شرطه؛ أي شرط کان من شرط الجعل أو المجعل، بل مع انتفاء الاحتمال.» در جایی که احتمال انبعاث

^۱ . تهذیب الأصول؛ ج ۱؛ ص ۴۸۵.

منتفی است « من جهة القصور أو التقصير من المكلف^۲ یعنی حتی اگر این انتفاء انبعاث از باب تقصیر باشد نه قصور، امر در خطاب شخصی نمی‌تواند مکلفی را که می‌داند عاصی است امر یا تکلیف کند.

امام می‌فرماید این فصل در واقع ادامه همان بحث ما در ترتب است و مشهور هم که قائل به عدم جواز هستند به دلیل این است که بحث را در این فضا می‌برند و ناخودآگاه در فضای خطاب شخصی هستند و لذا مسأله را این گونه بیان می‌کنند.

پس سه نکته در مسأله برای عدم جواز بیان کردند و این عدم جواز نیز حیث مسأله لغویت و جواز عقلائییه تکلیف است.

نظر حضرت امام در خطاب قانونی و عمومی

قبل از بیان کلام حضرت امام یک نکته متذکر شویم و آن اینکه اشکال بیان استاد ما آیت الله فاضل این است که ایشان وقتی می‌خواهد کلام امام را بیان کند این نکات را بیان نمی‌کنند و بحث را تمرکز می‌دهند سر اینکه ضمیر باید به مامور به برگردد در حالیکه امام می‌فرماید هیچ فرقی نمی‌کند چه به امر برگردد و چه به مامور به برگردد و اصلاً کاری به انتفا شرط امر و مامور به نباید داشت و امام در فرض عصیان مکلف یا در فضایی که مکلف در حال انجام عمل است می‌فرماید توجه امر به داعی بعث به مکلف لغو است.

آیت الله فاضل در طرف دوم به زیبایی کلام امام را بیان کرده است: امام فرمودند در فضای خطاب عمومی هیچ اشکالی وجود ندارد زیرا امر منحل به خطابات شخصی نمی‌شود تا ضوابط خطاب شخصی در آن رعایت شود. در فضای اراده تقنینی و تشریحی نیز به طریق اولی هیچ اشکالی وجود ندارد. لذا ما باید به مشهور بگوییم که بحث سر جواز عقلائی امر است و شما باید تکلیف خود را مشخص کنید که در چه فضایی بحث می‌کنید. آیا در فضای خطاب شخصی بحث می‌کنید یا در فضای خطاب عمومی یا اراده تقنینی و تشریحی بحث می‌کنید. در فضای عمومی و تقنینی و تشریحی چنین امری اشکال ندارد زیرا امر، امر حقیقی است و به اراده بعث و انبعاث است و به دلیل اینکه خطاب عمومی است یا اراده تقنینی و تشریحی است هیچ اشکالی وجود ندارد.

بررسی اشکال آقای مروج به حضرت امام در بازگشت ضمیر به شرط مامور به

^۲. همان.

این تحلیل حضرت امام با مبنای ایشان، تحلیل بسیار خوبی است. یک اشکالی بعضی از تلامذه مدرسه محقق نائینی یا تلامذه خود محقق نائینی به بیان امام گرفتند که با توضیحاتی که ما دادیم به نظر می‌رسد آن اشکال برطرف است ولی بیان اشکال و جواب آن خوب است.

مرحوم آقای مروج در منتهی الاصول^۳ اشاره‌ای به این نظریه حضرت امام دارند و چنین می‌فرماید: بعضی خواستند ضمیر شرطه را به ماموربه برگردانند و بگویند بازگشت ضمیر به ماموربه از باب این است که ماموربه در واقع قید و شرط و مقدمه وجودی دارد که آن مقدمه منتفی است و در این فضا آیا امر می‌تواند چنین امری کند. بعد ایشان می‌فرماید اگر این باشد مسأله به تکلیف به غیر مقدور برمی‌گردد و اگر به تکلیف به غیر مقدور برگردد به اشتراط قدرت برمی‌گردد و اگر به اشتراط قدرت برگردد همان بحثی می‌شود که محقق نائینی بیان کرده است که یک قضیه حقیقیه داریم که این قضیه حقیقیه به شکل قضیه شرطیه جعل شده است و مولا وقتی به شکل قضیه شرطیه دستور می‌دهد این بحث بی‌ثمر است زیرا معلوم است که در واقع برای فعلیت چنین تکلیفی یک قدرتی در موضوع تکلیف اخذ شده است وقتی موضوع محقق باشد حکم محقق و فعلی می‌شود، وقتی موضوع محقق نباشد حکم به فعلیت نمی‌رسد لذا محقق نائینی گفت این بحث در فضای قضیه حقیقیه که بازگشت به قضیه شرطیه دارد معنای معقولی ندارد و حضرت امام نیز حرف جدیدی بیان نکرده است بلکه ایشان مسأله را بحث فعلیت و انشا با بیان محقق نائینی برگردانده است.

نقد کلام مرحوم مروج

قلت: با این توضیحی که ما دادیم معلوم می‌شود که اولاً حضرت امام اصراری به اینکه ضمیر «شرطه» به امر برگردد یا به ماموربه ندارد و قبح چنین تکلیفی را حتی در فضای عصیان قائل هستند نه فقط انتفاء شرط امر یا انتفا شرط ماموربه که به قصور مکلف برمی‌گردد پس حضرت امام اولاً این بحث را بیان می‌کنند و محدود به قصور و عجز مکلف نمی‌کنند.

ثانیاً امام یک مبنایی دارند که این مبنا را فرداً مفصل توضیح خواهم داد. اجمالاً آن مبنا این است که تکلیف وقتی می‌خواهد سوار بر چیزی شود، شکل آن نمی‌تواند به صورت قضیه حقیقیه باشد و این ربطی به مبنای ما در مسأله قدرت و مبنای ما در مراتب حکم ندارد و حتی ربطی به مبنای ما در مسأله خطاب نیز ندارد. دلیل اینکه چرا امام از

^۳. منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه؛ ج ۲؛ ص ۵۱۶. «فما فی بعض الکلمات: «من إرجاع النزاع إلى: أنه هل يجوز أمر الأمر بشيء مع العلم بانتفاء شرط ذلك الشيء، بمعنى: أن الأمر به مشتمل على شرط لا يمكن للمكلف تحصيله، على أن يكون مرجع البحث إلى: أنه هل يجوز تكليف العاجز، أم لا» لا يخلو من غموض، لأنه يرجع إلى بعث فعلی نحو شيء غیر مقدور للعبد. و قد عرفت امتناع فعلیة الحكم مع انتفاء فعلیة موضوعه، فلاحظ و تدبر.»

مدل قضیه حقیقیه و خارجیه برای تحلیل این مسأله استفاده نمی‌کند و چرا مدل قضیه حقیقیه و خارجیه را در تحلیل امر امر غلط می‌داند در حالیکه محقق نائینی با این مدل کار کرد، را فردا بیان خواهیم و در ادامه بحث خواهیم گفت که محقق خوئی نیز با مدل محقق نائینی کار می‌کند یعنی قائل به جعل و مجعول است. خلاصه اینکه حضرت امام با این مدل کار نمی‌کند زیرا این مدل دارای مشکل است.

پس اولاً فضای بحث امام فضای خطاب شخصی است و قبح چنین تکلیفی با فضای تقصیر بود نه فقط قصور و از تقید به اینکه ضمیر به امر یا ماموریه برگردد فارق است و لذا مناط مسأله را به فضای خطاب شخصی می‌برد و مسأله قدرت و فعلیت را کنار می‌گذارد و عصیان را مطرح می‌کند؛ ثانیاً حتی اگر بخواهیم در آن فضا بمانیم ما اصلاً مدل بحث خود را مدل قضیه حقیقیه و خارجیه قرار نمی‌دهیم چنانچه محقق نائینی قرار داد و محقق خوئی در همین مدل با محقق نائینی می‌خواهد یک بحثی داشته باشد لکن این مدل با قطع نظر از مسأله مراتب حکم که قبلاً بحث کردیم و گفتیم قبول نداریم که قدرت در فضای انشاء و فعلیت قرار بگیرد و با قطع نظر از مسأله خطاب که الان داریم بیان می‌کنیم که در فضای خطاب شخصی مسأله قدرت منتفی هم بشود اشکالی ندارد و اصلاً قبح به قدرت و غیر قدرت بر نمی‌گردد بلکه قبح به عدم انقذاح اراده در صقع نفس مولا برمی‌گردد و عدم انقذاح اراده در صقع نفس مولا در خطاب شخصی موجود است ولو از باب عصیان مکلف.

البته فرمایش محقق نائینی یک اشکال دیگری دارد که به خاطر این اشکال نمی‌شود فرمایش حضرت امام را به فرمایش محقق نائینی برگرداند و این اشتباهی است که بعضی مانند مرحوم مروج و شاگردان محقق نائینی خواستند این کار را انجام بدهند. اصلاً مدل شکل گیری قضیه حقیقیه و خارجیه که محقق نائینی ورود کردند برای تحلیل مسأله جواز امر امر با علم به انتفاء شرط امر فاش است و این اشتباه در فرمایش مرحوم آخوند نیست او فقط فعلیت و انشا را گفته است و کاری به حقیقه و خارجیه ندارد، لذا کلام مرحوم آخوند این اشکال را ندارد ولی یک اشکال دیگری اینجا وجود دارد که فردا وارد خواهیم شد و نشان خواهیم داد با قطع نظر از هر بحث مبنایی که در باب خطاب و مراتب حکم داشته باشیم مدل فرمایش محقق نائینی ناتمام و ناتوان است.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»